



بنیاد فرهنگ کاشان

فرهنگ کوش‌های کاشان



زیر نظر حسین محلوچی



انتشارات مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان

زمستان ۱۳۹۵

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ گویش‌های کاشان/ بنیاد فرهنگ کاشان؛ زیر نظر حسین محلوجی؛ ویراستاران علی میرزایی، مهشید جعفری، سید ناصر سرافرازی.

مشخصات نشر: تهران: بنیاد فرهنگ کاشان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۴۶۰ ص؛ ۲۹×۲۲ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۱۸۸-۴-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: کاشانی

Kashani accent

موضوع: کاشانی - اصطلاح‌ها و واژه‌ها

موضوع: Kashani accent -- Glossaries, vocabularies, etc.

شناسه افزوده: محلوجی، حسین، ۱۳۲۶ -

شناسه افزوده: مؤلف بنیاد فرهنگ کاشان

رده‌بندی کنگ: ۳۹۵ ۴۵۳ ف / PIR ۳۰۲۴

رده‌بندی دیویی: ۴۶۰

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۵۳۶

فرهنگ گویش‌های کاشان

زیر نظر حسین محلوجی

سبک دینین:

گارنیک اساطوریان

ویراستاران

علی میرزایی، مهشید جعفری، سید ناصر سرافرازی

مشاور ناشر:

محمد دبیرمقدم

مدیر هنری: مهشید جعفری

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵؛ بها: ۷۰۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: باران؛ چاپ: پژمان؛ صحافی: جامی



انتشارات مؤسسه بنیاد فرهنگ کاشان: تهران، خیابان پاسداران، کوهستان هشتم، شماره ۱۱، تلفن: ۲۲۸۰۶۰۶۴

پست الکترونیک: info@kashanica.com



زبان‌شناسی (linguistics)، علم مطالعهٔ زبان، سه جنبهٔ شکل و معنا و بافت زبانی است. این علم همچنین به یافتن رابطهٔ میان زبان و مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگ، تاریخ، و سیاسی اهتمام دارد. برای نمونه زبان‌شناسی تاریخی (historical linguistics) یا فرگشتی (evolutionary linguistics) بر روند دگرگونی‌های زبان در گذر زمان، و شناخت ریشه و فرایند گسترش زبان در یک بازهٔ زمانی، و لانه متمرکز است. علم زبان‌شناسی، همچون بسیاری از دیگر شاخه‌های علوم انسانی، پیشرفتی چشمگیر داشته است و شاخه‌های تخصصی پرشماری را دربر می‌گیرد. واج‌شناسی (phonology)، زبان‌شناسی روان‌شناختی / روان‌شناسی زبان (psycholinguistics)، معناشناسی (semantics)، زبان‌شناسی ساخت‌گرا (structural linguistics)، زبان‌شناسی پیکره‌ای (corpus linguistics)، زبان‌شناسی تاریخی، زبان‌شناسی فرگشتی، زبان‌شناسی اجتماعی (sociolinguistics)، زبان‌شناسی عصب‌شناختی / عصب‌شناسی زبان (neurolinguistics) و مستندسازی زبان (language documentation) و فرهنگ‌نگاری (lexicography) نمونه‌هایی از این شاخه‌های اختصاصی هستند. از این میان، در بنیاد فرهنگ کاشان، مستندسازی زبان با هدف فرهنگ‌نگاری محور اصلی پژوهش‌های زبان‌شناختی قرار گرفته است. این گزینش دلایل گوناگونی داشته است: مستندسازی می‌تواند مبنای انجام گونه‌های دیگر مطالعاتی باشد و داده‌های مورد نیاز برای دیگر پژوهش‌ها، از جمله پژوهش‌های تطبیقی، کاربردی، و توصیفی، را در اختیار پژوهندگان قرار دهد؛ توصیفی از زبان به دست می‌دهد که به یاری آن می‌توان دانشی فرهنگی دربارهٔ ارتباطات درون یک جامعه حاصل کرد؛ در رویکردی انسان‌شناختی، مستندسازی زبان می‌تواند کوششی برای نجات زبان‌های درخطر انقراض باشد؛ با ثبت تفاوت‌ها و شباهت‌ها، به شناسایی انواع مختلف زبانی (زبان، گویش، لهجه) کمک می‌کند؛ و سرانجام این‌که با کارویژهٔ بنیاد فرهنگ کاشان، یعنی نگارش و انتشار دانشنامهٔ کاشان، همسو است. تدوین و تألیف دانشنامهٔ زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های *کاشان (حوزهٔ فرهنگی)، از نخستین دغدغه‌های بنیاد

فرهنگ کاشان بوده است. پژوهش‌های زبان‌شناختی از اساس دشوارند، زیرا که زبان ابزاری پیچیده و دارای جنبه‌های گوناگون است و مؤلفه‌های مرتبط با آن فراوانند. نیز در گذر زمان، و به تبعیت از جغرافیا و فرهنگ و تاریخ و بسیاری عوامل دیگر، دگرگونی‌های فراوان در آن رخ می‌دهد و شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. این ویژگی از آغاز بر ما روشن بود، ولی آن‌چه در ادامه می‌خوانید، نشان داد که انجام چنین پژوهشی، به‌مراتب بیش از اینها دشوار است.

کتاب پیش رو حاصل ده سال امید، شور و اشتیاق، اعتماد، و سپس سرخوردگی، کوشش برای اصلاح، صبوری، و دست‌وپنجه نرم کردن با انواع چالش‌ها در گستره اخلاق حرفه‌ای و علمی است. در سال ۱۳۸۳ که دکتر گارنیک آساطوریان، رئیس وقت بخش ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان، به عنوان آگاه‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای پژوهش علمی در زبان‌شناسی و گردآوری داده‌های گویشی کاشان، به بنیاد فرهنگ کاشان معرفی شدند، به رسم معمول از اهل فن در این زمینه مشاوره خواستیم و به شماری از نامورترین متخصصان عرصه زبان‌شناسی* در ایران مراجعه کردیم و با ایشان مشورت کردیم. همه متفق‌القول بودند که بهترین گزینه با برگزیده‌ایم و دقیقه‌ای درنگ در اجرای این طرح فرخنده به‌دست ایشان جایز نیست. درنگ نکردیم و با قراردادی که رقمش گزاف بود، ولی به‌نظر می‌آمد شایسته چنین استادی و کاری چنین سترگ است، پژوهش بر روی گویش‌های کاشان را با هدف نگارش دانشنامه زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های کاشان، به ایشان سپردیم. سال ۱۳۸۴.

در تابستان ۱۳۸۷، محصل کار را، که قطر چشمگیری هم داشت، تحویل گرفتیم و باز به‌رسم معمول، پیش از سپردن به واحد ویراستاری دانش‌نامه کاشان، در اختیار شماری از اهل فن و متخصصان قرار دادیم تا کیفیت کار را از دیدگاه علمی و تخصصی بسنجند. چند تنی به سبب حجم عظیم کتاب و پرمشغلی خودشان، داوریشان را بر کتاب نخوانده چنین ابراز کردند که: «سم. رسم دکتر آساطوریان آن‌قدر هست که بیش از شما نگران کیفیت کار خودشان باشند. کتاب را پسّم به چاپ کنید. شک نکنید.» یکی - دو نفری هم چند ایراد کوچک شکلی مطرح کردند و فرمودند که با رفع این ایرادها، کار برآزنده و کامل می‌شود. دو - سه نفری اما، کار را با دقت و حوصله فراوان خواندند و نظریات و اصلاحات مورد نظرشان را در حاشیه کار نوشتند. این نظریات و اصلاحات را در اختیار استاد محترم قرار دادیم و درخواست کردیم که هرآن‌چه را از میان این ایرادها و اصلاح‌ها وارد می‌دانند، اعمال بفرمایند. پاسخ رسید که: ایرادهای «غیرعلمی و غیرعلمی و ناشی از ناآگاهی داوران از روش علمی و آکادمیک پژوهش‌های زبان‌شناسی» است. «پیش‌هادهای ارائه‌شده «نامربوط»». «این کار نخستین نمونه از نوع خود در ایران است» و حضرات چون با این شیوه با آنها هستند، به خطا رفته‌اند و حرف‌هایشان پشتوانه علمی ندارد. به پشتوانه آرای اکثریت داوران و مشاوران، اداره استاد، این مرحله را

* تعریف پذیرفته‌شده از سوی بنیاد فرهنگ کاشان، تعریفی است که دکتر محمد دبیرمقدم درباره این سه واژه مطرح کرده‌اند (محمد دبیرمقدم، «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی»، ادب‌پژوهی، شماره پنجم، تابستان و پاییز ۱۳۸۷، صص. ۹۱-۱۲۸):

- زبان (Language): گونه‌های زبانی‌ای که سخنگویان آنها فهم متقابل ندارند، زبانند.
- گویش (dialect): گونه‌های زبانی‌ای که سخنگویان آنها فهم متقابل دارند اما در عین حال میان آنها تفاوت‌های آوایی، واجی، واژگانی، و/یا دستوری مشاهده می‌شود، گویش‌های یک زبانند.
- لهجه (accent): گونه‌های زبانی‌ای که سخنگویان آنها فهم متقابل دارند و میان آنها تنها تفاوت‌های آوایی و واجی دیده می‌شود لهجه‌های یک زبانند.

پشت سر نهادیم و کار در اواخر سال ۱۳۸۷ وارد واحد ویراستاری بنیاد شد.

ویراستاران بنیاد فرهنگ کاشان، با توجه به نظریات متخصصان، چنین فرض کردند که کار از درستی و اعتبار کافی برخوردار است و در مرحله نخست، ویرایش علمی و استشهادی و استنادی را لازم ندانستند. ویرایش فنی و ادبی کار را آغاز کردند و در پنج مرحله بازخوانی اولیه، افزون بر موارد معمول، به صدها مورد کاستی و ایراد برخوردند که حل آنها نیازمند همکاری آقای آساطوریان بود. برای نمونه تنها در یک مرحله، کاستی‌ها و اشکال در ارجاع به منابع را، که خود قادر به حلشان نبودند، در سی صفحه خارج‌نویسی کردند و به محضر ایشان در ارمنستان فرستادند. پاسخ دریافتی شگفت‌آور بود. فرموده بودند که این ایرادها بیخود و نابجاست. اهل فن خودشان می‌دانند و کسی هم که اینها را نداند، همان بهتر که چنین کتابی را نخواند. مکاتبه و گفت‌وگوهای تلفنی هیچ نتیجه‌ای دربرنداشت و ایشان معتقد بودند «یک مشت بی‌سواد که از زبان‌شناسی هیچ چیز نمی‌فهمند». دارند در کار ایشان اخلاص می‌کنند. از ایشان دعوت کردیم که به ایران تشریف بیاورند تا حضوری در این باره گفت‌وگو کنیم. در جلسه حضوری عرض کردیم که این دست ایرادها مربوط به استناددار کارهای پژوهشی و علمی است، فارغ از موضوع و رشته تخصصی. این که شما می‌فرمایید فلانی واژه بهمان را چنین و چنان ریشه‌یابی کرده است، ولی نمی‌فرمایید این فلانی در کدام کتاب، کدام مقاله، کدام نوشته چنین کرده است، غیرآکادمیک و نادرست است. این که در سه‌جلدی که پاراگراف پراکنزی باز کرده‌اید و داخلش نوشته‌اید «جانی چونگ»، و در هیچ‌جای کتاب هم مشخص نیست جانی چونگ در کجا چنین فرمایشی کرده، در هیچ کتاب معتبری قابل پذیرش نیست. سرسختی استاد ناشناخته بود و همچنان معتقد بودند که این ایرادها از سر بی‌سوادی ویراستاران به کار ایشان وارد می‌شود. از این شرایط برآورد، که هم زمان‌بر بود و هم هیچ نتیجه‌ای دربرنداشت، مستأصل و فرسوده بودیم و هر روز هم با موارد تازه، از کم‌وکاستی و خطا مواجه می‌شدیم. برای نمونه (نمونه‌ای از صدها مورد مشابه) در بخش مقدمه کتاب از جانی به نام «قمصرشیرین» در کرمانشاه و «قمصرقند» در چابهار سخن رفته بود و از این مشابهت در توجیه جایگاه کاشان استفاده شده بود. نقشه ایران و منابع جغرافیایی را برای یافتن این قمصرشیرین و قمصرقند زیرور زبردیم و یافتیم. به حضرت استاد عرض کردیم که: آیا قمصرشیرین را به اشتباه قمصرشیرین و قمرقند را به اشتباه قمصرقند نپنداشته‌اید؟ دادشان به هوا رفت که چطور بی‌سوادانی چون ویراستاران بنیاد فرهنگ کاشان که حتی درباره‌ی کشور خودشان را نمی‌شناسند، به خود اجازه می‌دهند درباره‌ی کار ایشان اظهارنظر کنند. فرمایش استاد حائز قیام بود که باز هم جستیم و معلوم است که بی‌نتیجه. یک سال بعد در گفت‌وگویی تلفنی، استاد که اصرار داشت اینها را از روی منبع معتبری نوشته‌اند (که البته هنوز هم بر ما معلوم نیست کدام منبع) حاضر شدند نه نگاه مجددی به منبع مورد نظرشان بیندازند و خب نتیجه روشن بود؛ پس از یک سال مجادله پذیرفتند که اشتباه کرده‌اند. این رخداد ما را به تغییر رویکرد استاد امیدوار کرد و گمان بردیم در رویه ایشان تغییری حاصل خواهد شد. افسوس که استاد این مورد را استثناء فرض گرفتند و کوچک‌ترین تغییری در راه و روش ایشان پدید نیامد.

ویراستاران بنیاد معتقد بودند که در بخشی که زیر عنوان «مقدمه» برای این پژوهش نوشته شده بود، و حدود صد صفحه از کار را تشکیل می‌داد، مطالبی عنوان شده و واژه‌ها و اصطلاحاتی به کار رفته است که به نظر نادرست می‌آید. این وضعیت، به‌ویژه در بخشی که به دستور زبان ابیانه اختصاص داشت، چشمگیر بود. این تردید با تأیید گویشوران ابیانه‌ای به یقین تبدیل شد و از آن‌جا که آقای آساطوریان نظریات و پرسش‌های ویراستاران کاشان را، اصولاً، قابل توجه نمی‌دانستند، بنیاد دست نیاز به سوی دکتر محمد دبیرمقدم، زبان‌شناس فاضل ایرانی و عضو پیوسته و معاون علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دراز کرد که خود زاده کاشاند و با این منطقه و گویش‌های آن آشنایی دارند. دکتر دبیرمقدم در نهایت لطف پذیرفتند که بخش «مقدمه» را از نظر علمی ویرایش کنند و چنین کردند. با حوصله و صبوری فراوان، سطر به سطر کار را خواندند و در کمال ادب و احترام،

ایرادهای پرشمار موجود را گوشزد کردند و اعلام نمودند که بخش دستور زبان ابیانه نیز نیازمند بازنگری و نگارش دوباره است و وضعیت کنونی نامفهوم و پرخطاست. ایشان همچنین اعلام کردند که در صورت نیاز دربارهٔ تک‌تک این موارد حاضر به بحث و دفاع هستند؛ کاری که از هر عالمی انتظار می‌رود. نسخه‌ای از اصلاحات دکتر دبیرمقدم را برای آقای آساطوریان فرستادیم، تشکر محترمانه‌ای کردند ولی، توجه چندانی نفرمودند.

در بخش «واژه‌نامه» نیز با پدیده‌ای مشابه روبه‌رو شدیم. از اصول فرهنگ‌نگاری غفلت شده بود. دستورالعمل یکتا و مشخصی در آوانگاری به کار نرفته، نظام آوانگاری استانداردشده‌ای در نگارش واژه‌ها رعایت نشده، و حتی ترتیب مداخل هم پر از اشکال بود. روشی واحد و قابل دفاع در گردآوری واژه‌ها وجود نداشت، واژه‌ای با تلفظ و معنی رایج در فارسی معیار در یک روستا یا شهر ثبت شده بود، ولی معادلی در دیگر گویش‌ها برای آن نیامده بود. مترادف‌ها و متضادها که در گردآوری داده‌های گویشی اهمیت بسیار دارند، به صورت تصادفی مورد توجه قرار گرفته بودند. واژه‌ای که صفت بود، در حالت قیدی معنا شده بود. حرف ندا یا فعل امر مصدر معنا شده بود. معنی «مسگر» شده بود «حلی‌ساز»؛ «دامن» شده بود «پستان»؛ «نارون» شده بود «درخت انار»؛ «میل پولوس» اتومبیل به عنوان یک دادهٔ گویشی در ابوزیدآباد ثبت شده بود؛ یک واژهٔ واحد در یک گویش، با تفاوت در یک مصراع، در دو معنای متفاوت ثبت و دو ریشهٔ مختلف برای آن پیشنهاد شده بود؛ «گوش ماهی» را در ابوزیدآباد ثبت کردند به معنای «خاویار» و در توجیه آن مطالبی آورده بودند که عقل بنی‌بشر را به سخره می‌گرفت؛ به «ای» «ترید» نوشته بودند «تعویض» و پافشاری هم می‌کردند که درستش همین است؛ پژوهشگر در به کار بردن الفاظ را کید نهایت تلاش خود را به کار برده بود و در موارد نابجا، بی‌هیچ نیازی، نام اندام‌های تناسلی را تکرار کرده بود؛ صد مورد بزرگ و کوچک مشابه، آقای آساطوریان ولی حتی حاضر به شنیدن نقد یا پرسشی دربارهٔ کار خود نبود. اصلاح و پاسخگویی پیشکش.

در این وضعیت بنیاد فرهنگ کاشان از دیدگاه فرهنگی و اخلاقی در مخصصه‌ای شگفت گرفتار آمده بود. از یک سو سال‌ها وقت و هزینه‌ای فراوان در این کار صرف شد، موضوع گویش‌های کاشان از اولویت‌های پژوهشی بنیاد فرهنگ کاشان به شمار می‌آمد، در مجموعه گردآمده داده‌هایی بود که ارزشمند و قابل توجه بودند، بسیاری از متخصصان چشم‌بسته کار را تأیید کرده بودند، و از سویی دیگر خطاهایی در کار بود که پژوهشگر زیر بار بازنگری و اصلاحشان نمی‌رفت و مسئولیت و وجدان حرفه‌ای محاربان بنا بر هم مانع از چشم بستن بر آنها بود. بی‌گمان نشر این اثر، به صورت مورد نظر آقای آساطوریان، سبب بیت خطاهای میدانی و پژوهشی و ادراکی پژوهشگر و هیئت همراهش، به عنوان داده‌های گویشی خطهٔ کاشان می‌شد و با به یافتن این خطاها در نوشته‌هایی که این کتاب را منبع و مأخذ قرار می‌دادند، خطاها بازتولید و تکثیر می‌شد و گسترش می‌یافتند.

به این نتیجه رسیدیم که بهتر است به سراغ تک‌تک روستاها و شهرهایی که داده‌های گویشی آنها در این مجموعه گردآمده برویم و با پرسش از گویشوران، بخش «واژه‌نامه» را اصلاح کنیم. کاری عاقت‌فرسا و پرمسئولیت که آقای ناصر سرافرازی، استاد زبان و ادبیات فارسی اهل ابوزیدآباد که سابقهٔ همکاری با پیر لکوک (زبان‌شناس فرانسوی) را در گردآوری داده‌های گویشی و فولکلوریک ابوزیدآباد داشتند، انجامش را پذیرفتند. ایشان و همکارانشان به مدت شش ماه در روستاها و شهرهای کاشان گشتند و درستی و نادرستی تک‌تک واژه‌ها و ثبت و ضبطشان را در گفت‌وگو با گویشوران سنجیدند. برای اثبات حسن نیت بنیاد کاشان، اصل این اصلاحات به ارمنستان فرستاده شد تا آقای آساطوریان خود دربارهٔ آنها تصمیم بگیرند. ایشان هم، برخلاف عادت همیشگی‌شان، وعده دادند که این اصلاحات را خواهند دید و در نسخهٔ نهایی کار وارد خواهند کرد. افسوس که سه - چهار ماه بعد، پس از آن که بارها وعدهٔ «هفتهٔ دیگر» و «پیش از تعطیلات» و «پس از تعطیلات» را دادند، باخبر شدیم ایشان نه تنها قصد اصلاح کار را نداشته‌اند، بلکه بی‌اخلاقی بزرگی مرتکب شده‌اند و برخلاف بندهای قراردادشان با بنیاد فرهنگ کاشان، و به‌رغم پول کلانی که از بنیاد دریافت کرده و در ازای آن حقوق

مادی و معنوی این پژوهش را به بنیاد فرهنگ کاشان واگذار کرده‌اند، این کتاب را به ناشری بی‌خبر از همه‌جا داده‌اند و ناشر هم آن را در تعدادی محدود، و با نام مجعول **هومبایا یا فرهنگ گویش‌های مرکزی ایران** منتشر کرده است. به محض اطلاع از این عمل غیراخلاقی، ناشر یادشده را از ماجرا آگاه کردیم و ایشان نیز با مشاهده مستندات بنیاد فرهنگ کاشان، و آگاهی از سوءاستفاده صورت گرفته، نسخه‌های محدود کتاب را گردآوری کردند و رسماً به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه ملی اعلام کردند که مالک این اثر نیستند. رفتار غیرحرفه‌ای و غیراخلاقی آقای آساطوریان، برای ناشر بی‌خبر هم خسارت مالی و معنوی به‌بار آورده بود. طرفه آن که لغو مجوز نشر کتاب به‌وسیله مراجع قانونی هم ایشان را نسبت به زشتی و ناراستی رفتار خود آگاه نکرد و اندکی بعد متوجه شدیم که ایشان کتاب را با نام ناشر لغومجوزشده، در وب‌سایتی منتشر کرده‌اند. وقتی به ایشان اعتراض کردیم، در آغاز منکر شدند، ولی پس از اطلاع از این که بنیاد فرهنگ کاشان از طریق مراجع قانونی پیگیر این ماجراست، کتاب را در سایت یادشده از دسترس خارج کردند. گویا آقای آساطوریان حاضرند دست به هر کار نارایی بزنند تا کتابی زیر نامشان منتشر شود. کاش این پشتکار در خلاف قانون و غیراخلاقی عمل کردن را در پیوند کیفیت کارشان هم داشتند.

از زمانی که جناب آقای دکتر محمد دبیرمقدم در حاشیه آخرین صفحه از اصلاحات خود بر این کار نوشتند که «تأکید می‌کنم در انتشار این اثر، پس از برطرف کردن نارسایی‌های کنونی آن به لحاظ محتوایی، اصطلاحی، نگارشی هیچ نباید تردید کرد. بی‌گمان اثری بسیار قابل استفاده در حال و آینده خواهد بود»، نزدیک به پنج سال گذشته است. در بیشتر این زمان کوشیدیم که آقای آساطوریان را به پذیرش نارسایی‌ها و کاستی‌های این کار و برطرف کردن آنها متقاعد کنیم. موفق نشدیم. ناچار خود به حذف داده‌هایی که در نادرستی آنها تردید نبود و اصلاح مواردی که ویرانگر و غیرقابل استفاده بودند، همت گماشتیم. حاصل کار همچنان کاستی و نارسایی کم ندارد و بسیاری ایرادهایی که برشمردیم، همچنان باقی است؛ ولی داده‌های قابل توجه و منحصر به فرد نیز در آن پرشمارند.

به هر روی بنیاد فرهنگ کاشان همچنان بر هدف غایی خود، تدوین دانشنامه زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های کاشان مصمم است و آن را کاری ارزشمند و لازم می‌داند. در راستای این هدف، با انتشار کتاب حاضر که خود بر کاستی‌ها و نارسایی‌های آن واقف است ولی آن را واجد مواد قابل توجه و ارزشمند نیز می‌داند، دست نیاز به سوی همه متخصصان و آگاهان و صاحب‌نظران این عرصه دراز می‌کند و می‌خواهد که این بنیاد را در این کار سترگ یاری کنند تا این تجربه پیش‌زمینه تدوین دانشنامه زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های کاشان، به‌گونه‌ای برآزنده، و شایسته سخنگویان و گویشوران این گنجینه زبانی باشد.

در پایان بر ذمه خود می‌دانم که از ذبیح‌الله اختری، مهندس سیف‌الله نینان، ریخ بهزادی، عباس علیجان‌زاده، دکتر یحیی حدادی، عباس حلواچی، دکتر محمد خیرخواه، عباس دهنفانیان، طیب رزاقی، دکتر حسن رضایی باغبیدی، رحمت‌الله زرگری، دکتر محمد سلامتیان، مهدی صدری، حسین صفری دلجانی، دکتر عباس مزرعتی، حسین نقدی، عطاءالله نویدی، مسعود عطارها، و حسین برزی که بنیاد فرهنگ کاشان در اصلاح این کار از یاری و نظریات ایشان بهره برده؛ و فاطمه مدنی، احسان ذکاری، و مصطفی علیزادگان که در مراحل فنی و تولیدی کار مشارکت داشته‌اند، سپاسگزاری کنم. امیدوارم این یاران در تدوین دانشنامه زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های کاشان نیز که چندی است مرحله پژوهش آن را آغاز کرده‌ایم، بنیاد فرهنگ کاشان را از راهنمایی‌ها و همکاری‌های سودمند و تأثیرگذار خود بهره‌مند کنند.

حسین محلوچی

زمستان ۱۳۹۵...





پیش‌گفتار

کتاب حاضر بر پایه داده‌هایی تدوین شده است که هیئتی از استادان و پژوهشگران بخش ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان (جمهوری ارمنستان)، و مرکز ایران‌شناسی در قفقاز (ایروان)^۱ در تابستان و پاییز سال ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ خ.)، به سفارش بنیاد فرهنگ آشور، طی پنج ماه و در چند نوبت از گستره کاشان (از روستاهای هنجن، کمجان، یارند، طره، ابیان، فریرمند، بیدهند، تکیه سادات، ولوگرد، چیمه، جوشقان، ازوار، برزک، ویدوج، ابوزیدآباد، خالدآباد، نراق، نوش‌آباد، قهرود، غلات، دلیجان، بیجگان، و دیگر منطقه‌های اطراف) گردآورده و ثبت کرده‌اند (روی هم‌رفته بیش از ۲۵۰۰ برگ متن فولکلوریک، واژه‌ها، و مواد قوم‌نگاری). بخش عمده این کتاب را واژه‌نامه گویش‌های این گستره تشکیل می‌دهد که بیشتر مدخل‌های آن از همین نوشته‌ها استخراج شده و اکثراً (جدا از واحدهای واژگانی آشتیان و نالین و نمونه‌هایی از زبان باستانی مردم نراق، جاسب، و محلات) برگرفته از فراورده‌های میدانی همین هیئت است. این «واژه‌نامه» نخستین گام در راه پژوهش تاریخی ذخیره لغوی گویش‌های این گستره است و دست‌کم از نظر روش‌سازی چارچوب علمی و روش‌شناسی تحقیق اهمیت دارد. امید است در آینده، بر پایه همین روش، فرهنگ‌هایی مفصل‌تر و جامع‌تر که دربرگیرنده گنجینه واژه‌های دیگر گویش‌های ایران‌زمین باشند نگاشته شوند. با این‌همه، این «واژه‌نامه» به همین شکل نیز گنجینه بنیادین واژگان گویش‌های جامعه‌های روستایی این خطه — یعنی واژه‌های مربوط به بیشتر پنداره‌ها (notions) و مفهوم‌هایی که فردی روستائین در زندگی روزمره خویش به‌کار می‌برد — را دربر دارد. بنابراین یکی از جنبه‌های کاربردی این «واژه‌نامه» استفاده از آن به‌سان الگو و پایه‌ای برای گردآوری و ثبت واژه‌های گویشی نه‌تنها از گستره اصفهان و کاشان بلکه از دیگر منطقه‌های ایران است. دایره غنی اصطلاحات کشاورزی و دامداری، نام‌های گیاهان، جانوران، پدیده‌های طبیعی، اصطلاحات روابط اجتماعی و دیگر پنداره‌های وابسته به محیط زیست و رسم‌ها و آیین‌های ساکنان گستره کاشان، که بسیاری از عناصر کهن واژگان ایرانی باستان را در خود نگه داشته است، می‌تواند پایه معتبری نه‌تنها برای پژوهش‌های همه‌جانبه در زمینه واژه‌شناسی تاریخی و تدوین اطلس گویشی زبان‌های ایرانی، بلکه برای تدوین تاریخ اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی منطقه باشد. گذشته از آن، این مجموعه از نظر تحقیق در واژه‌شناسی هم‌زمانی، به‌ویژه

مطالعه شیوه و نظام واژه‌سازی که عناصر جهان‌بینی و طرز تفکر مردم را می‌رساند نیز کاربرد دارد؛ برای نمونه واژه‌هایی چون مفصل میان ساعد و بازو (← künranj)، سنجاقک (← künāvzana)، آرنج (← künbāfi)، زبان‌نهم و یکدنده (← künxar)، باجناق (← hambāča)، تگرگ (← zorkmakka)، گل‌مژه (← sandesalōm)، صدف (← kos-moljāz)، نه‌تنها واحدهای واژگانی‌اند، بلکه بازگوکننده روند دگرگونی‌های فکری و حتی برداشت‌های فلسفی و فرهنگی سازندگانشان هستند. واژگان هر زبان یا گویش، بازتاب‌دهنده جهان‌درونی و برونی جامعه‌ای است که به آن سخن می‌گوید، چرا که باورها، ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی، قالب‌های فکری، روابط اجتماعی و اقتصادی، ویژگی‌های زیست‌محیطی و غیره، همه در آن بازتاب یافته‌اند.

افزون بر این، در «مقدمه» برخی مسائل زبان‌شناسی و نظام جاینام‌های منطقه و روش تحقیق در این زمینه را به‌اختصار شرح داده‌ام. همچنین در بخش «واژه‌نامه» کوشیده‌ام در حد امکانات خویش، گذشته از توضیحات زبان‌شناسی و اشتقاق، شرح مفهوم‌ها و پنداره‌هایی را نیز که با واژه‌های سرمدخل بیان می‌شوند بیاورم.

در نگارش نهایی این ژوهش، از دسته‌بندی نوشتارهای میدانی و استخراج واژه‌ها و گردهم‌آوری هزاران واژه گرفته تا اصلاح نهایی متن، همواره از یاری شاگرد فرهیخته‌ام خانم دکتر هاسمیک گراگوسیان برخوردار بوده‌ام که بی‌کمک و چسب این اثر هرگز به نگارش در نمی‌آمد. دانش‌آموختگان و دانشجویان دوره دکتری بخش ایران‌شناسی دانشگاه دینی‌ادوان، و آقای دکتر محمود جنیدی جعفری، خانم نارینه گیوریگیان، خانم هاسمیک سرکیسیان، خانم دیان بمانیان، و آقایان سید سعید جلالی، آرمین کشمیری، و حامد فروزان هم در این راه از یاری فرو نگذاشتند. اندکی دیگر دانشجویان نگارنده که نقش بسزایی در جمع‌آوری داده‌های میدانی داشتند آقای دکتر وردان ووسکانیان، آقای دکتر راهب‌بویاجیان، خانم دکتر ویکتوریا آراکلو، خانم دکتر آلیس آسادوریان، دکتر تادئوس چرچیان، و دکتر خاکیک گیوریگیان نیز باید یاد و سپاسگزاری کنم.

در سفرهای متعددی که در دو دهه اخیر به ایران، نخست همواره از مساعدت و دوستی بی‌آلایش همکاران ایرانی برخوردار بوده‌ام که بسیاری از ایده‌ها و نظریاتی که در این کتاب بیان شده است همانا هنگام گردهمایی‌ها و جلسه‌های دوستانه با این فرزندان شکل گرفته است. بحث‌های پرمحتوا و بسی مفید برای نگارنده با این بزرگان درباره گستره وسیعی از ایران‌شناسی — از تاریخ و فرهنگ قهر از اسلام ایران تا جاینام‌ها، لهجه‌ها، و مسائل وابسته به سره‌نویسی و زبان معیار فارسی — هرگز از خاطر من نرسد. وظیفه خود می‌دانم از دکتر علی‌اشرف صادقی، دکتر بدرالزمان قریب، دکتر ژاله آموزگار، دکتر ایران‌نیر، دکتر یدالله ثمره، و مهندس داریوش بوربور برای مهربانی و معرفت ایشان تشکر کنم. البته شادروان دکتر احمد فضلی از نخستین استادان ایرانی بودند که از زمان دانشجویی بیش از سی سال پیش در کپنهاگ با او آشنا شدم و مراودت فیما بین تا درگذشت ایشان ادامه داشت و از دانش بیکران وی بسیار حصه گرفته‌ام.

از استاد ارجمند دکتر محمد دبیرمقدم نیز که در مرحله ویراستاری کتاب بخش «مقدمه» را خواندند و نکاتی را، به‌ویژه در مسائل دستوری و اصطلاحات فارسی زبان‌شناسی، با ظرافت و موشکافی بازگو کردند و تعداد زیادی از اشتباهات را اصلاح نمودند بسیار ممنونم.

در پایان از جناب آقای مهندس حسین محلوچی که این کتاب زیر نظر ایشان تدوین شده است و از بنیاد فرهنگ کاشان که مالکیت مادی و معنوی این اثر را دارد، و همچنین از دوست عزیزم جناب آقای دکتر جهان‌شاه درخشانی و خانم دکتر لینا ملکیان برای تشویق همه‌جانبه و یاریشان و از ویراستاران بنیاد فرهنگ کاشان از صمیم قلب سپاسگزاری می‌کنم.

گارنیک آساطوریان

تابستان ۱۳۹۴



کاشان، جاینام‌ها، گویش‌های دی. م. ویژگی‌های لغوی و لهجه‌های گروه ایبانه

گستره کاشان روزگاری یکی از بخش‌های مرکزی سرزمین باستانی ماد بود و اکنون بی‌گمان از اصیل‌ترین منطقه‌های ایرانشهر^۲ است. کاشان و منطقه‌های اطراف آن بسیاری از عنصرهای نخستین و کهن ایرانی خویش را، چه در جاینام‌ها، و چه در فرهنگ و زبان مردم حفظ کرده‌اند.

روند تکامل فرهنگی، توسعه فناوری، روند جهانی‌شدن و پیشرفت روزافزون ابزارهای اطلاع‌رسانی و رسانه‌های گروهی، متأسفانه باعث از میان رفتن بسیاری از فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی، یا به اصطلاح خرده‌فرهنگ‌ها، شده است. بسیاری از منطقه‌هایی که تا همین چند دهه پیش گویش اصیل خود را داشتند، اکنون به زبان و گویش رسمی کشور، یعنی فارسی، سخن می‌گویند. در شهرهای بزرگ این منطقه، از جمله کاشان، نطنز، قمصر و دلیجان، اکنون دیگر کمتر نشانی از گویش باستانی مردم برجای مانده است. فارسی یکه‌تاز معرکه است. در حالی که یک قرن پیش دست‌کم در نطنز، قمصر، و دلیجان گویش‌های بومی هنوز رواج داشتند. اگرچه در روستاهای دورافتاده، به‌ویژه در منطقه‌های کوهستانی، گویش‌های محلی به‌دشواری جای خود را به زبان معیار می‌سپارند، با این‌همه، سیل همه‌گیر تمدن به این جزیرک‌های باستانی گوشه‌نشین نیز رحم نکرده است. در نراق، جاسب، نخلج، و بسیاری از روستاهای این ناحیه تا سی - چهل سال پیش مردم به زبان نیاکان خود که به راجی یا رایجی معروف است سخن می‌گفتند. اکنون زبان مردم بیشتر روستاهای کاشان و اطراف آن فارسی است، هرچند شمار قابل‌توجهی از دهکده‌ها و روستاهای این حوزه مانند دهکده‌های گروه ایبانه، ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد، ازوار، و جوشقان، گویش‌های محلی خود را تا اندازه‌ای حفظ کرده‌اند.

در هر حال، چنان‌که گفته شد، کاشان از دیدگاه فرهنگی و زبانی، هنوز جلوه‌هایی اصالت خود را به گونه‌ای چشمگیر نگه داشته است؛ واقعیتی که درباره همه منطقه مرکزی ایران، به‌ویژه استان اصفهان، صحت دارد. اصفهان هرچند همواره در مرکز دگرگونی‌های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی کشور قرار داشته، یکی از منطقه‌های بسیار کهن‌گرای (آرکاییک) ایران است که از دیدگاه حفظ سنت‌های ملی، ریشه‌های ایرانی،

و عناصر اصیل اهمیت والایی دارد. این در حالی است که آذربایجان یا ماد کوچک (استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، قزوین، و زنجان) که در کشاکش تاریخ همواره مهد هویت و تمدن ایرانی بوده است، به دلیل تأثیر شدید زبان ترکی و دگرگونی‌های سیاسی وابسته به عناصر ترک زبان — مگر برخی از جزیرک‌های ایرانی‌زبان که تات‌نشین خوانده می‌شوند (مانند گلین قیه، هرزند، تاکستان یا سیادهن، کرینگان، و کلاسور) — در طول چندصد سال اخیر به زبان ترکی گرویده است و عنصرهای اصیل ایرانی فرورفته در زیر قشر ضخیم ترکی به دشواری در زبان مردم قابل لمسند. البته آذربایجان نیز همچون اصفهان، جاینام‌های (یعنی نام‌های مکان‌ها) بسیار کهن ایرانی دارد که نشانه بارز هویت ایرانی آن است.

به‌طور کلی نام‌های مکان‌ها و پدیده‌های طبیعی (همچون کوه‌ها، تپه‌ها، رودخانه‌ها، و دره‌ها) دیرتر از همه تحت تأثیر دگرگونی‌های روزگار قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، نظام جاینام‌ها شناسنامه نژادی هر منطقه است، چرا که اگر ساکنان یک منطقه جغرافیایی به جای دیگر مهاجرت کنند یا در نژادهای مهاجم ادغام شوند، جاینام‌های آن سرزین برآمی‌مانند یا در زمانی بسیار طولانی تن به دگرگونی می‌دهند. بدین‌سان جاینام‌های پهنه کاشان و اولاً خان اصفهان — از نام کاشان و اصفهان گرفته تا نام دهکده‌ها، روستاهای کوچک و کوه‌ها و رودخانه‌ها — گواه معتبر و نشانه بارز اصالت ایرانی این سرزمین‌اند.^۴ البته در میان جاینام‌های منطقه نمونه‌هایی متعلق به دوره پیش از مهاجرت آریاییان به فلات ایران نیز دیده می‌شوند، از جمله نام خود کاشان که شاید ریشه در نژادنام (anonym) کاشی‌دان، و نطنز و برخی جاینام‌های دیگر که تن به اشتقاق ایرانی نمی‌دهند. نام کاشان در نوشتارهای مورخان و جغرافی‌دانان اسلامی به گونه‌های معرب کاشان و قاسان آمده است. سنت مردمی، بنیادگذاری شهر کاشان را مانند برونز زبیده خاتون «منکوحه هارون الرشید خلیفه عباسی» نسبت می‌دهد. ابراهیم کلانتر ضرابی ریشه نام کاشان را چنین بیان می‌کند: «بنیاد قلعه‌بندی این بلد را کاه فشاندند لهذا به کاه‌فشان موسوم گشت و به کثرت استعمال پس از سال کاشانش گویند» (تاریخ کاشان، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص. ۷). با این‌همه، بیشتر جاینام‌های تاریخی منطقه استوانه‌ای ایرانی دارند؛ هرچند همه آنها از دیدگاه علم اشتقاق توجیه‌پذیر نیستند، که امری است طبیعی، زیرا جاینام‌ها را اصولاً به دشواری می‌توان ریشه‌یابی کرد و از این‌رو در بیشتر موارد ریشه‌یابی نام مکان‌ها و پدیده‌ها — حتی بیشتر بر پایه حدس و گمان است؛ ولی این به هیچ‌روی به آن معنا نیست که پژوهشگر نمی‌تواند تعلق (دست‌کم فرضی) جاینام‌ها را به گروه زبان‌های معین مشخص کند. شکل آوایی هر نام نمایانگر پایه زبانی آن است؛^۵ دریافتن ریشه‌اش امکان‌پذیر نباشد. شکل واژه، ریخت ترکیبی، بسامد واکه‌ها و خوشه‌های آوایی معین، همراه اجزای و شم زبان‌شناسی پژوهشگر می‌تواند در بسیاری از موارد، پایه موثقی برای تعیین گستره تکوینی واژه‌ها، از جمله جاینام‌ها، باشد. جاینام‌های تاریخی کاشان و استان اصفهان را می‌توان از این دیدگاه به دو گروه تقسیم کرد:

الف. نام‌هایی که در ایرانی بودن آنها تردیدی نیست (مانند کمجان / کمیجان، نایین، نسلج / نسلگ، میمه، جاسب، فریزهند، یارند) ولی ریشه‌یابی آنها برای نگارنده امکان‌پذیر نبوده است (البته درباره این نام‌ها نیز می‌توان نظریه‌هایی پیشنهاد کرد، برای نمونه کمجان ظاهراً باید با قم ارتباط تکوینی داشته باشد و شکل پسوندی آن باشد: از *kum(agān) * زیرا خود قم، معرب Kum به نظر می‌رسد؛^۶ و

ب. نام‌هایی که تا اندازه‌ای (دست‌کم به طور گمانی) قابل ریشه‌یابی هستند.

چند نمونه از جاینام‌های گروه دوم:

● ابیانه (که در زبان مردم این روستا avyōna تلفظ می‌شود، از توابع نطنز). این جاینام را می‌توان از ایرانی میانه *abyānag و بن‌واژه ایرانی باستان *abi-kāna-ka- به معنی «جای محصور، مکانی که در جای

گود قرار دارد» مشتق دانست (ریشه *kan- در ایرانی باستان معانی گوناگونی داشته است، از جمله «کندن، انباشتن، پوشاندن»؛ زیرا abi- که در فارسی af- می‌دهد (مقایسه شود: افکندن) در گروه ابیانه واقعاً به شکل -(ə)v- منعکس می‌شود و سیر تاریخی دیگر اجزای این ترکیب نیز مسئله‌ای برنمی‌انگیزد. با این حال بعید است که نام ابیانه ساخت بومی داشته باشد؛ یعنی بر اساس گویش خود روستا به وجود آمده باشد. بدون تردید این نام فارسی است و avyona گویش محلی آن را می‌رساند. بنابراین تعریف دیگری باید پیشنهاد کرد. به احتمال بسیار نام این قریه باید ساختی نسبتاً جدید باشد؛ حداقل به اطلاع نگارنده در متون تاریخی نیامده است. ویلهلم آیلرس ابیانه را گونه‌ی بیان می‌داند که در جاینام‌های مهریان و بیان‌آباد (در قم) دیده می‌شود. ظاهراً، چنان که او می‌نویسد، ابیانه (آبیانه) دیگری نیز در هندوکش وجود دارد. جزء اول ترکیب باید آب باشد و کوتاه شدن مصوت آغازین منوط به تأثیر ā- کشیده در هجای دوم است. یعنی شکل قدیمی‌تر نام آن آبیانه «آبگیر، برکه» بوده است که آیلرس آن را گونه‌ی تحول‌یافته‌ی آبدان می‌پندارد. در تاریخ قم آمد، است: «آبیان به زبان عجم جای قسمت کردن آب باشد.» (به کوشش جلال‌الدین طهرانی، تهران، ۱۳۱۳، ص ۶۳) بدین ترتیب نام دهکده‌ی ابیانه الهام گرفته از یک اصطلاح کشاورزی است، و به همین معنی نمونه‌های دیگری هم در نظام جاینام‌های ایران و منطقه ثبت شده است؛ مقایسه شود: آب‌بخشان (نام یکی از محله‌های اصفهان) آب‌بخشان (نام رودخانه‌ای در لرستان در ناحیه‌ی مرزی عراق)، تقسیم (نام محله‌ای در استانبول).

● بیدهند (از روستاهای گروه ابیاد) در زبان ساکنان Vehend گفته می‌شود. از ایرانی میانه‌ی *vēdōvand که آن هم از ایرانی باستان *v.aiti-want- یعنی «آبی که درخت بید دارد» برآمده است. v- آغازین در نتیجه‌ی ناهمگونی آوایی (dissimilation) v-v ه- تبدیل شد و سپس v- میانی به h- دگرگون شده است.

● ابوژیدآباد (از آبادی‌های معروف گستره‌ی کاشان)، شکل تغییر یافته‌ی نامی اصیل است که در تلفظ بومیان به گونه‌ی Bīzōvōy دیده می‌شود. بخش نخست این ترکیب Bīz- است به معنی «درخت گز»، و بخش دوم vōy با معنی «(جایی که درخت) گز فراوان است». ریشه‌یابی دیگری نیز برای Bīzōvōy وجود دارد و آن اشتقاق این جاینام از بن‌واژه‌ی ایرانی باستان *bauj- است که دو معنی نزدیک دارد: ۱) «نجات دادن (یافتن)» و ۲) «لذت بردن». معنی نخست در پهلوی bōz- «نجات دادن»، bōxs- «نجات یافتن»، پارتی bōz- «نجات دادن»، و ارمنی bužem «شفا دادن»، و معنی دوم در ختنی، خوارزمی، آسیه و زبان ارمنی ambošxnem «لذت بردن» گواه دارد. این ریشه در جاینام‌ها ظاهراً به معنی «(جای) باصفا» به کار رفته است. مقایسه شود: بوژان، مهربوژان، بوژآباد در خراسان نزدیک نیشابور و Bužakan در ارمنستان.

● چیمه (در کنار رودخانه‌ی چیمه‌رود، از گروه روستاهای ابیانه). از ایرانی میانه‌ی غربی *čēmak- یعنی «(جایی که) کنار رود قرار دارد». اصولاً چم (čam) در نام‌های مکان‌هایی می‌آید که کنار آب روان قرار دارند (مانند سرچم، چم‌آسیاب)؛ بی‌گمان با واژه‌ی čam به معنی «رودخانه» در گویش‌های کردی یکی است. این نام بن‌واژه‌ی اصیل ایرانی دارد: *čam-/*kam-. در ایرانی باستان دو بن‌واژه‌ی هم‌نام به این شکل موجود بوده است: ۱) یکی به معنی «بردن، حمل کردن»، و دومی «در جریان بودن، گام برداشتن، قدم زدن» (مقایسه شود: čam- «دویدن» و čamag «جریان» در پارتی، čemel «قدم زدن» در ارمنی و چمیدن در فارسی). البته čam «رودخانه» در کردی و *čēmak- (یعنی چیمه) به čam- به معنی دوم برمی‌گردند، ولی چیمه از شکل *čamyā- می‌آید که تحت تأثیر i-umlaut به čēm- تبدیل شده است. شاید شکل باستانی چیمه čamyā-ka- بوده است.

● طره (دهکده‌ای میان روستاهای برز و ابیانه). ظاهراً باید تره نوشته شود، ولی احتمالاً برای پرهیز از شباهت با گیاه تره با «ط» می‌نویسند. بی‌گمان برآمده از *tarra* (> *tarna-ka**) به معنی «تر، آبدار، باصفا» است. همین بخش در نام دهکده توزه (طرزه) (در شهرستان فریدن) نیز نهفته است، ولی این آخری ترکیبی است با *zahaka* * «چشمه» (از *uz-ahaka**) که به معنی «چشمه آبدار، چشمه پرآب». در پهلوی *zahāp* و در فارسی قدیم (کلاسیک) زه، زهاب، آبه به معنی «چشمه» آمده است. سوای زه «چشمه» دو زه دیگر به معانی «نطفه بچه» و «تولد، به‌وجود آمدن» نیز در فارسی وجود دارد که همه بن‌واژه‌های مختلف دارند. زه به معنی «چشمه» گفتیم از کجا می‌آید؛ زه «نطفه، بچه» مشتق از ایرانی باستانی *zaha-ka* است، و زه یعنی «تولد» به *zanθa* ایرانی باستان برمی‌گردد. دو شکل فعلی ثانوی (یعنی برگرفته از اسم یا پسوند -ایدن، مانند فهمیدن) نیز وجود دارد: زهیدن (زهش) یعنی «زاییدن، به‌وجود آوردن» از زه به معنی «تولد»، و زهیدن (زهش) «تراوش کردن آب» از زه به معنی «چشمه». زه به معنی «شکم، رحم» (زهه مادر) ظاهراً باید گونه کوتاه نده زهدان * «شکم، رحم» باشد که از ایرانی باستان *zaha-dāna* * «بچه‌دان» می‌آید؛ یا امکان دارد در نتیجه تحول معنایی «نطفه» ← «رحم، شکم مادر» به‌وجود آمده باشد.

● برز (دهی است از گروه ابیانه تا یک طره). از *barz*، ایرانی باستان *barza* * به معنی «بلند». ظاهراً شکل نخستین این نام برزه آمده است. از *barza-ka* * نام رودخانه برز رود نیز این واژه را دربر دارد با معنی «رودخانه کوهستانی». همچنین «رکال» نام روستا از نام رودخانه گرفته شده باشد، زیرا در بیشتر موارد در نامگذاری آبادی‌ها نام رودخانه نزدیک اولویت دارد.

● ون آباد (دهی خالی از سکنه در دهستان کاشان). در پهلوی *van* به معنی «درخت» آمده است، در اوستا *vanā*. به این ترتیب ون آب به معنی «جای پردرخت». اصولاً با ون (*van-*) جاینام‌های زیادی در پهنه ایران ثبت شده است: ونستان (دسی است در حومه نایین)، ونک (نزدیک تهران که اکنون در این شهر ادغام شده است)، بنستان که از ونستان می‌آید. دگرگونی آوایی *v-* به *b-* (روستایی در شهرستان یزد)، دهکده ون (از توابع کاشان).

● اردستان با بخش ارد از *arta* * (> *rta**) به معنی «برکت الهی» (در اوستا *arta*)، در واقع اردستان یعنی «جای پربرکت». همین بخش در جاینام‌های اردبیل (از *arta-watī**)، اردن، اردکان، و اردجان (هر سه از *arta-kāna* * با فرایندهای گوناگون تبدیل *-k-* * باستانی میان دو واژه *-k-* و *-z-*)، اردجان (ممکن است معرب اردگان باشد که خود از اردکان می‌آید) و همچنین در اردال یا اردهار و اردل نهفته است. چنان‌که می‌بینیم این واژه بیشتر در ترکیب با پسوندهای -گان، -غان، -جان (> *kāna**) و -ستان (> *stāna**) دیده می‌شود. همین بخش در نام‌های باستانی فلات ایران که در نوشتارهای یونانی ثبت شده است نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه نام شهر *Alisdaka* که بطلمیوس در شمال غربی همدان جای می‌دهد به نظر کارل فریدریش آندرئاس، ایران‌شناس بزرگ آلمانی، واژه *arta* * را دربر دارد.^۸ دو گزینه دیگر نیز برای ریشه‌یابی این جاینام وجود دارد: (۱) *arda-stāna* * «جای درخشان، پرنور، آفتابی» (مقایسه شود: فارسی باستان *ardastāna* «چهارچوب پنجره» و (۲) *ardastāna* * «مکان نیمه‌راهی، قریطی که در نیمه‌راه میان دو آبادی یا شهر قرار دارد» (مقایسه شود: *arda* * «نیم، نصف»).

● نراق (شهری در استان مرکزی که حدفاصل قم و کاشان و دلیجان است). از ایرانی میانه *narāk* * که ترکیبی است از نر (*nar*) با پسوند صفت *-āk*. ترجمه این واژه می‌تواند چیزی به‌سان «(جای مردان)

سلحشور، نرطبع» باشد. گویا در بسیاری از جاینام‌ها تحت تأثیر سنت نوشتاری عربی، قاف جایگزین -k- ایرانی میانه شده است (مقایسه شود: قم از Kum). همچنین در ایرانی باستان ریشه هم‌آوای دیگری به شکل -nar* و به معنی «رنگ، رنگ کردن» وجود داشته است که شاید نراق (یا بهتر است بگوییم شکل دوره میانه آن یعنی narāk*) برآمده از این ریشه باشد. در این صورت معنی نخستین این جاینام باید «جای رنگین، زیبا» باشد.

● **مازگان** (در نزدیکی قمصر). ساکنان ده آن را مازگون می‌خوانند از māz(a)gān* با پسوند -akān* (< -گان) و māz(a) که در لهجه‌های کردی به معنی «پشت» به کار می‌رود، بنابراین معنی مازگان «پشت (کوه)» است. در فارسی ماز معنی «چین، شکن، شکاف» را دارد، از این‌رو نام این ده را می‌توان «جای شکاف‌دار» یا «دارای زمین ناهموار» نیز توجیه کرد. بن‌واژه ماز فارسی و māz(a)* کردی ظاهراً باید -mārz* ایرانی باستان باشد.

● **وادغان / وادسان / وادگان** (از توابع نیاسر). وجه تسمیه روشنی دارد: از vātakān* «جای پرباد، باددار». نام روستای بایجان (نام روستا یکی در لارستان فارس و دیگری در لاریجان مازندران) برآمده از همین بن‌واژه است. نام بادرو (در تالش) نیز آمیزه‌ای است از باد (> vāt) و رود، ولی گونه پیشین واژه گویا وادرو بوده که تحت تأثیر ماز فارسی شکل کنونی را یافته است، زیرا در گویش این روستا، که به گروه ابیانه تعلق دارد، -w* ایرانی باستان در ماز واژه به -b تبدیل نمی‌شود (برخلاف فارسی). جالب توجه است که مردم روستا نام آن را شکل تغییر یافته وادی‌قان می‌دانند، یعنی «وادی خون»؛ گویا در زمان قدیم در این ده جنگ‌های مهیبی رخ داده خون بسیار جاری شده است. بخش دوم ترکیب به قان «خون» در ترکی نسبت داده می‌شود.

● **ولوگرد / ولوجرد** (دهی از گروه ابیانه، بعد از چیمه، در راه غرب بند). در جاینام‌های تاریخی بیشتر بخش نخست واژه‌هایی که با پسوند مکانی -گرد (gird-) و -جرد (jird-) می‌آیند نام‌های اشخاص (شاهان، امیران، شخصیت‌های تاریخی) هستند؛ برای نمونه بروجرد یعنی شهری که پادشاه اشکانی بلاش ساخته است^۱ یا داراب‌گرد (داراب‌جرد) (شهری در فارس که اموات آن دارا (داریوش) نسبت داده می‌شود). این پسوند مکان از شکل مفعولی ریشه ایرانی باستان -kar- (به معنی «کردن، ساختن») یعنی -karta-/*kṛta* (به معنی «ساخته‌شده، بنیادگذاری‌شده») به‌وجود آمده و از نظر صرفی گرفتن جنبه معنایی آن، با نام‌های دیگر نیز به کار رفته است؛ برای نمونه دستگرد (یا دستجرد) از -dasta-kṛta* یعنی «دست‌ساز» (در ارمنی dastakert به معنی «قصر، ملک»)، سنگرد (دهی در فریدن) از sang-gird (از سنگ ساخته‌شده)؛ ولی در زمان‌های بعد پسوند -گرد / -جرد در نتیجه دگرگونی معنایی در اذهان مردم معانی «محل، مکان» و حتی «شهر» را یافته است. از این‌رو در مجموعه جاینام‌های ایران موارد زیادی یافت می‌شود که بخش نخست آنها را نام‌های مفهوم‌های گوناگون مانند پدیده‌های طبیعی، ویژگی‌های جغرافیایی (اجتماعی یا اقتصادی) تشکیل می‌دهند؛ برای نمونه ملگرد / میلگرد (دهی در فریدن) از Mila-gird*، یعنی «دارای گردنه»: mil- از ایرانی باستان -mr̥du* «گردن»، در اوستا mərəzu، کردی mil «گردن» (البته امکان این که این جاینام از Miθra-kṛta* به‌وجود آمده باشد نیز وجود دارد؛ به معنی «آبادی یا روستایی که شخصی به نام میترا ساخته»)، نماگرد (در شهرستان فریدن) از Nama-gird* («جای نمناک، پرآب»)؛ آشجرد (دهی از دهستان ورزق فریدن) از ās-gird* (یعنی «دارای آسیاب»: ās- از بن‌واژه ایرانی

باستان *-ar-θra**؛ ظاهراً همین وجه تسمیه درباره آشجورد، نام خرّه‌ای [= منطقه‌ای] در خراسان (در تاریخ سیستان) و آجگرد/ آجگرد که نام دهی است در شهرستان فلاورجان، دهستان گرگان اصفهان، نیز صادق است (البته امکان دارد جزء اول این نام از *-ās* «آتش» *-āθr->* باشد به معنی «جایی که آتش (آتشکده) دارد»)^{۱۲}؛ تالجرد (ده کوچکی در دهستان رودشت اصفهان) از *tāl-gird* (به معنی «جای باصفا، بآب» از *tāl* (تال) که در تالاب فارسی نیز آمده به معنی «برکه، دریاچه»؛ بجگرد/ جیگرد (نام روستایی از دهستان اشترگان [اشترجان] اصفهان) از *pīč-gird* («مکان پیچ‌دار، جایی که راه پریچ‌وخم دارد»)^{۱۳}. و سرانجام ولوگرد (یا ولوگرد) که باید از شکل ایرانی میانه **varagird* (از ایرانی باستان **wara-kṛta**) ریشه گرفته باشد و احتمالاً معنی نخستین آن «جای محصور» بوده است از ریشه **wara-* «جای زندگی، مکان محصور». از همین ریشه، یعنی **wara-* (**wāra-*)، چند جاینام دیگر نیز در گستره کاشان می‌توان نام برد: (۱) *Vārbod* (آبادی کوهستانی و خالی از سکنه در دهستان جوشقان قالی، قمصر) از **Vārpat* یعنی «رئیس اقامتگاه، خان». گویا نام نخستین این روستا **Dih Vārpat* به معنی «دهکده متعلق به خان یا مالک» بوده که در طول زمان بخش نخست آن **dih* «ده، دهکده» حذف شده است؛ *Vāšahr* (روستایی از همان منطقه). نام این دهکده به احتمال زیاد باید مخفف (با حذف *-r*) **Vār-šahr* باشد با معنی تخمینی «روستای محصور»^{۱۴} (۳) «روار» (دهی در جنوب غربی کاشان). مشتق از ایرانی باستان **uz-wāra-* با معنی نخستین «جای محصور» (در موند فعلی *uz-* در این ترکیب معنی ریشه را تأیید می‌کند؛ مقایسه شود: در اوستا: *uz-daēzay-* «دیوار» (۴) «گزار» (آبادی کوهستانی و خالی از سکنه در نیاسر). از **Gazvār* یعنی «روستایی که در آن گیاه گیاهی روییده است» به عبارت دیگر، گزده (مقایسه شود: جاینام‌های گز در اصفهان، گزو در دهستان کویر، گزلا در دهستان میبدشت، گزآوا در کرمان؛ همه از گیاه گز). البته نام روستای ازوار می‌تواند تعریف دیگری نیز داشته باشد. از **vzba-* (۱) که در زبان پارتی به زمین حاصلخیز و نوعی باغ که از آن مالیات اخذ می‌شد می‌گفتند.

● هنجن (دهی از گروه ابیانه). این نام ظاهراً از ایرانی میانه **həŋjan* ریشه گرفته که خود نیز می‌تواند دو بن‌واژه داشته باشد: **han-kana-* و **han-jamana-* به هر دو در اوستا گواه دارند.^{۱۵} گونه نخست به معنی «معدن، کان»، دومی به معنی «چهارراه، جای اجتماع (توحشات اهورایی)» (مقایسه شود: در هندی باستان *saṅgamana*). جالب توجه این که هر دو بن‌واژه ر. می‌توانند برای توجیه جاینام هنجن مبنا قرار داد. کسانی که گذرشان به این روستا افتاده می‌دانند که در تقاطع چند راه قرار دارد.^{۱۶} همچنین ممکن است زمانی معدنی در این دهکده وجود داشته که نگارنده در این باره آگاهی ندارد. افزون بر این، بازتاب ایرانی باستان **hankana-* در آسی *(ingān)* به معنی «قبر، گور» به‌کار می‌رود. همچنین اشتقاق جاینام هنجن از واژه *hanjan* به معنی «دره کوچک» نیز ممکن است دور از حقیقت نباشد (*hanjan* ← *henjōyan* در بخش «واژه‌نامه»).

● زفره / جفره (دو زفره وجود دارد: یکی در دهستان زفره شهرستان اصفهان و دیگری که جفره نیز نامیده می‌شود در دهستان لنجان در جنوب اصفهان). درباره گونه زفره می‌توان گفت که از پهلوی *zufra* می‌آید به معنی «گود، عمیق» و شکل جفره (بدون شک از زفره) بازمانده **zāfr* پارتی است (به همان معنی) که در واژه ژرف فارسی به ما رسیده است. ظاهراً این گونه نام‌ها به مکان‌هایی اطلاق می‌شده که در جای گود قرار داشته‌اند (←). نیای این واژه در اوستا به شکل *jafra-* آمده است^{۱۷} و از میان زبان‌ها و گویش‌های کنونی ایرانی در بلوچی نیز به شکل *jahl* دیده می‌شود.